

درس ۱۳

خوان هشتم^{۱۰۹} ← در حیاط کوچک پاییز در زندان ← اخوان ثالث

قلب شعر: نو نیمایی

درونمایه: بیان مظلومیت قهرمانان، بیان ناجوانمردی در زندگی، دلاوریهای رستم

مکان و زمان داستان: زمان و مکان روایت در این داستان محدود است؛ فضای قهوه خانه و زمان تقویمی که اشاره به مرگ تختی دارد.

• یادم آمد، هان،

داشتم می گفتم: آن شب نیز

سورت سرمای دی بیدادهای می کرد.

و چه سرمایی! چه سرمایی!

باد برف و سوز و وحشتناک

لیک، خوش بختانه آخر، سرپناهی یافتم جایی

گرچه بیرون تیره بود و سرد، همچون ترس،

قهوه خانه گرم و روشن بود، همچون شرم

قلمرو زبانی :

خوان: مرحله

هان: شبه جمله در معنی هشدار و آگاهانیدن

داشتم می گفتم: ماضی مستمر

سورت: شدت اثر، تندی و تیزی

بیداد: ستم

«ها» در بیدادها، نشانه تکثر است یعنی «بسیار بیداد می کرد»

باد برف: کولاک، برف که با باد تند و سرد همراه باشد.

لیک: لیکن حرف ربط است.

خوشبختانه و آخر: قید

قلمرو ادبی :

دی: مجاز از زمستان

بیداد کردن سرمای دی: تشخیص

بیداد کردن سرمای دی کنایه از سرمای شدید

• همگنان را خون گرمی بود.

قهوه خانه گرم و روشن، مرد نقال آتشین پیغام

راستی، کانون گرمی بود.

مرد نقال - آن صدایش گرم، نایش گرم،

آن سکوتش ساکت و گیرا،

و دمش، چونان حدیث آشنایش گرم...،

راه می رفت و سخن می گفت.

• چوب دستی منتشا مانند در دستش،

مست شور و گرم گفتن بود.

صحنه میدانک خود را

تند و گاه آرام می پیمود.

همگنان خاموش،

گرد بر گردش، به کردار صدف بر گرد مروارید،

پای تا سر گوش

مراعات نظیر: باد برف و سوز، کولاک، سرما، دی

تشبیه: بیرون (مشبه) + ترس (مشبیه) + تیره و سرد (وجه شبه) + همچون (ادات تشبیه)

تشبیه: قهوه خانه (مشبه) + شرم (مشبیه به) + گرم و روشن (وجه شبه) + همچون (ادات

تشبیه)

جناس: گرم و شرم

حس آمیزی: شرم گرم و روشن

تضاد تیره و روشن، سرد و گرم

دو واژه سرد و گرم، ایهام نیز می تواند داشته باشد: سرد: ۱- مقابل گرم ۲- صمیمی نبود / گرم

: ۱- مقابل سرد ۲- بامهر و صمیمی بود.

قلمرو فکری :

باد همراه با برف و سوز می وزید. اشاره به فضای خفقان جامعه دارد.

لیک، خوشبختانه، آخر (سرانجام) جایی سرپناهی یافتم.

قلمرو زبانی :

- همگنان: ج همگن. همگی
- «را»: حرف اضافه به معنی «در» ← در همه، خون گرمی بود
- آتشین پیغام: ترکیب وصفی مقلوب
- راستی: به راستی، نقش قید تأکیدی دارد.
- کانون: جمع، محفل، انجمن
- نقال: نقل و داستان گو/
- نای: گلو
- منتشا: عصبانی مخصوص از چوب
- شور: شورآفرینی، شور و حرارت سخن
- «ک» در میدان: کاف تصغیر (میدان کوچک) تند و گاه آرام: قید.

قلمرو ادبی :

- خونگرم بودن: کنایه از شاد و صمیمی بودن
- آتشین پیغام: کنایه از گرم و جذاب بودن کلام
- پا تا سر گوش بودن کنایه از دقت بسیار
- مست شور و گرم گفتن بود: کنایه از اینکه با عشق و حرارت بسیار سخن می گفت.
- گرم: ایهام دارد: ۱- مهربانی و صمیمیت ۲- گرم در برابر هوای سرد
- کانون نیز می تواند ایهام داشته باشد ۱- محفل ۲- آتشدان
- حس آمیزی: صدای گرم و نای گرم
- اشتقاق: سکوت و ساکت
- واج آرای: صامت های «گ، د، ر»
- مراعات نظیر: صدف و مروارید/ پا، سر و گوش
- نای مجاز از صدا
- دم مجازا حرف و حدیث
- پا تا سر گوش: مجازاً کل وجود
- دمش... تشبیه: دم (مشبه) + حدیث آشنا (مشبه به) + گرم (وجه شبه) + چونان (ادات)
- چوب دستی منتشا مانند: تشبیه، مشبه: چوب دستی / مشبه به: منتشا / ادات تشبیه: مانند
- گرد بر گردش... تشبیه (تشبیه مرکب) همگنان گرد بر گردش (مشبه) + صدف بر گرد مروارید (مشبه به) + خاموش و پای تا سر گوش (وجه شبه) + به کردار (ادات)

قلمرو فکری :

- سکوت نقال، ساکت و گیرا بود. سکوت نقال، دیگران را به سکوت و اندیشیدن وامی داشت.
- حدیث آشنا: منظور داستان مرگ رستم
- همانگونه که صدف، مروارید را احاطه می کند؛ حاضران قهوه خانه نیز مرد نقال را احاطه کرده بودند و با تمام وجود به سخنان او گوش فرا می دادند.
- هفت خوان را زادسرو مرو...،

یا به قولی «ماخ سالار» آن گرامی مرد
آن هریوه خوب و پاک آیین روایت کرد؛
خوان هشتم را
من روایت می کنم اکنون...
من که نامم «ماث» ...
همچنان می رفت و می آمد
همچنان می گفت و می گفت و قدم می زد
«قصه است این، قصه، آری قصه درد است
شعر نیست،
این عیار مهر و کین مرد و نامرد است
بی عیار و شعر محض خوب و خالی نیست
هیچ - همچون پوچ - عالی نیست

قلمرو زبانی :

- هفت خوان: نام هفت مرحله خطرناک که رستم برای رهایی کیکاوس و همراهانش از آن مراحل گذشت .
- زاد سرو مرو: آزاد سرو و سیستانی، مؤلف کتاب «اخیر رستم»
- ماخ سالار: مرزبانی در شهر هرات به نام «ماخ» راوی هفت خوان رستم
- گرامی مرد: ترکیب وصفی مقلوب (مرد گرامی)
- هریوه: صفت نسبی، منسوب به هرات، هراتی، اهل هرات
- پاک آیین: کسی که روش و سیرتی پاک و بی آرایش دارد.
- ماث: علائم اختصاری «م در مهدی - ا در اخوان - ث در ثالث»
- قصه است این: این، قصه است: جمله سه جزئی گذرا به مسند
- عیار: ابزار سنجش، سنگ محک.

قلمرو ادبی :

- تضاد: می رفت و می آمد
- تضاد: مهر و کین، مرد و نامرد
- واژه آرای و واژه قصه
- واج آرای صامت «س»
- واج آرای: تکرار صامت «ج»
- تشبیه: هیچ، همچون پوچ: وجه شبه آن: «عالی نیست»

- جناس ناهمسان اختلافي: عالی و خالی
- مهر و کین مرد و نامرد: لف و نشر مرتب (مهر مرد و کینه نامرد)
- رستم نماد همه پهلوانانی است که در جامعه دیگر مورد احترام و ارزش نیستند و با خدعه از میان رفته اند.

قلمرو فکری:

- درست است که این قصه است اما قصه درد است منظور از قصه درد، بیان روایت مرگ ناجوانمردانه رستم به دست شغاد و مکراندیشی نامردمانی که خالی از تعهد اجتماعی اند.
- قصه من تنها شعر نیست که با آراستن و به اصطلاح با آب و تاب دادن بدان، شنیدنی شود. یادآور این بیت از نظامی است: در شعر میبچ و در فن او چون اکذب اوست احسن او
- این داستان، اندازه مهر یک مرد (رستم) و کینه یک نامرد (شغاد) را بیان می کند و افشاکننده خیانت نامردان است.
- شعر محض: شعری که تنها برای زیبایی سروده شود.
- هیچ همچون پوچ ...: شعری که هیچ باشد مانند پوچ خالی، البته که عالی نیست و اعتباری ندارد.

این گلیم تیره بختی هاست

خیس خون داغ سهراب و سیاوش ها،

روکش تابوت تختی هاست

اندکی استاد و خامش ماند...

پس هماوای خروش خشم،

با صدایی مرتعش، لحنی رجزمانند و درد آلود،

خواند:

- آه، دیگر اکنون آن، عماد تکیه و امید ایرانشهر،

شیرمرد عرصه ناوردهای هول،

پور زال زر، جهان پهلوی

آن خداوند و سوار رخس بیمانند...

آن که هرگز - چون کلید گنج مروارید -

گم نمی شد از لبش لبخند،

خواه روز صلح و بسته مهر را پیمان،

قلمرو زبانی:

- مرجع ضمیر «این»، «قصه» است؛ یعنی این قصه، قصه تیره بختی هاست.
- خون داغ: خونی که هنوز هم گرم و تازه است. /
- «ها» در «سیاوش ها»، نشانه جمع نیست و نشانهٔ مانند است؛ یعنی مانند سیاوش و سهراب
- نهاد این جمله را نیز می توان هم «قصه» گرفت و هم «گلیم»
- استاد: مخفف ایستاد
- مرتعش: لرزان.
- رجز: شعر یا سخنی است که به هنگام نبرد در مقام فخرفروشی و ضعیف کردن روحیه دشمن، ایراد می شود.
- لحن رجز مانند: لحن دشمنکوب و باشکوه
- دردآلود: صفت مفعولی مرخم (دردآلوده)
- عماد: ستون، تکیه گاه

قلمرو ادبی:

- گلیم تیره بختی: اصطلاحی است تجلی یافته از این بیت حافظ: «به آب زمزم و کوثر سفید نتوان کرد گلیم بخت کسی را که بافتند سیاه
- تلمیح به داستان سیاوش و سهراب
- داغ ایهام دارد: ۱- درد و غصه ۲- خون داغ و گرم
- لبخند از لبش گم نمیشد: کنایه از اینکه همیشه خندان بود
- خیس خون بودن: کنایه از تازه و داغ بودن
- مروارید: استعاره از دندان
- گنج: استعاره از دهان
- مراعات نظیر: گنج و مروارید/ لب و لبخند
- تشبیه: مشبّه: این قصه / مشبّه به: روکش تابوت
- تشبیه: چون کلید گنج مروارید: لبخند به کلید و دندان به مروارید
- با توجه به قرینه «تیره بختی» تلمیحی دارد به زندگی جهان پهلوان، تختی
- سهراب و سیاوش و تختی را باید نماد مردانی دانست که به ناروایی و ناجوانمردی کشته شده اند که نشانهای از تیره بختی تاریخ این سرزمین است.

قلمرو فکری :

- این شعر من، بیانگر نامردی های مردم زمانه است و روایت مرگ مظلومانه پهلوانانی چون سهراب و سیاوش است. شعر من حماسه ملی است.
- هرگز لیخند از لب رستم مانند کلید گنج مروارید گم نمی شد، (همچنان که با کلید در گنجینه مروارید باز میشود و مرواریدها نمایان می گردند، دهان رستم نیز چون گنجینه ای است که با لیخند زدن وی باز می شود و دندانهایش که چون مرواریدند، آشکار می گردند).

- خواه روز جنگ و خورده بهر کین سوگند

آری اکنون شیر ایران شهر

تهمتن گُرد سجستانی

کوه کوهان، مرد مردستان

رستم دستان

در تگ تاریک ژرف چاه پهناور،

کشته هر سو بر کف و دیوارهایش نیزه و خنجر،

چاه غدر ناجوانمردان

- چاه پستان، چاه بی دردان،

چاه چونان ژرفی و پهنش، بی شرمیش ناباور

و غم انگیز و شگفت آور.

آری اکنون تهمتن با رخس غیرتمند،

در بن این چاه آبش زهر شمشیر و سنان، گم بود

پهلوان هفت خوان، اکنون

طعمه دام و دهان خوان هشتم بود.

قلمرو زبانی :

- تهمتن: تهم (نیرومند، تنومند+) تن ، نیرومند، قوی اندام. لقب رستم
- گُرد: یل، پهلوان، دلیر
- سجستانی: سیستانی
- کوه کوهان: استوارترین کوه ها
- مرد مردستان: جوانمردترین مرد سرزمین جوانمردان
- رستم دستان: رستم، پسر زال دستان. لقب زال است.
- تگ: ته، زیر/ ترتیب اجزای مصراع بدین گونه است: در تگ چاه ژرف پهناور، آوردن دو صفت برای چاه. ترکیب وصفی مقلوب
- کشته: کاشته
- غدر: خیانت، بیوفایی، فریب
- سنان: سر نیزه.

قلمرو ادبی :

- تضاد: صلح و جنگ / مهر و کین
- کف و دیوارهایش نیزه و خنجر می تواند لف و نشر مرتب داشته باشد.
- تشبیه: میتوان گفت: بی شرمی چاه چونان ژرفی اش ناباور بود.
- طعمه بودن: کنایه از در اختیار خود نبودن و گرفتار بودن
- مراعات نظیر: دام و طعمه / شمشیر و سنان / چاه و آب
- جناس ناهمسان اختلافی: هفت و هشت /
- اضافه استعاری و تشخیص: دهان خوان هشتم
- شیر و کوه کوهان: استعاره از رستم

قلمرو فکری :

- شغاد بر کف و دیوارهای چاهی که در راه رستم کنده بود، نیزه و خنجر کاشته بود.
- خواه روز صلح که برای مهر پیمان بسته، خواه روز جنگ که برای کین (انتقام) سوگند خورده.
- چاهی که بی شرمی آن، مانند عمق و پهنایش، باور نکردنی بود.
- اکنون، رستم با رخس غیرتمند خود، در بن چاهی که آب آن، زهر شمشیر و سنان بود، گم شده بود.
- خوان هشتم: منظور خوانی که خود رستم، گرفتار آن می شود(چاه) و اکنون شاعر راوی آن شده است.

- و می اندیشید

که نبایستی بگوید هیچ

بس که بی شرمانه و پست است این تزویر

چشم را باید ببندد تا نبیند هیچ...

بعد چندی که گشودش چشم

رخس خود را دید

بس که خونش رفته بود از تن،

بس که زهر زخمها کاریش

گویی از تن حس و هوشش رفته بود و داشت می خوابید

او

از تن خود - بس بتر از رخس -

بی خبر بود و نبودش اعتنا با خویش.

رخس را می دید و می پایید

• رخس، آن طاق عزیز، آن تایی بی همتا

رخسِ رخشنده

با هزاران یادهای روشن و زنده...

قلمرو زبانی :

- هیچ ضمیر مبهم
- تزییر: نیرنگ، منافقی و دورویی، فریب کاری
- این تزییر بی شرمانه و پست است. جمله سه جزئی دارای مسند
- جهش ضمیر: گشودش چشم. چشمش را گشود.
- کاری: عمیق، مؤثر
- جهش ضمیر: بس که زهر زخمها کاری بود. «ضمیر متصل «ش» در «کاریش» متعلق به «زخمها» است؛ یعنی زخمهایش...
- بتر: بدتر. فرایند واجی ادغام. در شعر به ضرورت وزن «بتر» خوانده می شود.
- طاق: تک، یکتا و بیمانند. مقابل جفت
- تا: مترادف طاق، یکی
- رخشنده: درخشنده در کار و یاری رستم

قلمرو ادبی :

- حس و هوش از تن رفتن: کنایه از ضعف و ناتوانی و درماندگی
- یاد زنده: به کنایه تازه و فراموش نشدنی
- داشت می خوابید: کنایه از مردن
- واج آرای: تکرار صامت «ط=ت»
- متناقض نما: تایی بی همتا
- حس آمیزی: یاد روشن و زنده:

قلمرو فکری :

- رستم چون در چاه افتاد با خود اندیشید که دیگر در اینجا نباید چیزی بگوید چرا که این نیرنگ، کاری بس پست و بیشرمانه است؛
- ارتباط معنایی با: شرح این هجران و این خون جگر / این زمان بگذار تا وقت دگر مولوی
- صدای شیهه رخس دگر نمی آید ارتباط معنایی با: کجاست رستم دستان که زخمها کاریست نصرالله مردانی
- نبودش اعتنا با خویش: توجهی به خودش نمی کرد.

• گفت در دل: «رخس! طفلک رخس!

آه!»!

این نخستین بار شاید بود

کان کلید گنج مروارید او گم شد

ناگهان انگار

بر لب آن چاه

سایه ای را دید

او شغاد آن نابراذر بود

که درون چه نگه می کرد و می خندید

و صدای شوم و نامردانه اش در چاهسار گوش می پیچید...

باز چشم او به رخس افتاد - اما... وای

دید،

رخس زیبا، رخس غیرتمند، رخس بی مانند،

با هزارش یادبود خوب، خوابیده است

آن چنان که راستی گویی

آن هزاران یادبود خوب را در خواب می دیده است...

بعد از آن تا مدتی، تا دیر،

یال و رویش را

هی نوازش کرد، هی بویید، بوسید

رو به یال و چشم او مالید...

قلمرو زبانی :

- «ک» در «طفلك» کاف تحجیب (دوست داشتن و مهربانی)
- آه: شبه جمله
- وای: شبه جمله در معنای افسوس
- رخس زیبا، رخس غیرتمند، رخس بی مانند: سه ترکیب وصفی
- جهش ضمیر: هزارش یادبود خوب: هزار یاد بود خویش
- راستی: به راستی: قید

قلمرو ادبی :

- نابردن: ایهام دارد: ۱- برادر ناتنی ۲- ناجوانمرد
- اضافه تشبیهی چاهسار گوش: (گوش مانند چاه) گوش = مشبه / سار: ادات / چاه: مشبه به / وجه شبه = می پیچید
- مراعات نظیر: صدا، گوش و می پیچید
- تشخیص: رخس غیرتمند
- چشم: مجاز از نگاه
- کلید گنج مروارید: استعاره از لبخند
- خوابیده است کنایه از مردن

قلمرو فکری :

رستم همیشه لبخند به لب داشت و این نخستین بار بود که دیگر نمی توانست لبخند بزند.

- مرد نقال از صدایش ضجه می بارید

و نگاهش مثل خنجر بود :

« و نشست آرام، یال رخس در دستش،

باز با آن آخرین اندیشه ها سرگرم:

جنگ بود این یا شکار؟ آیا

میزبانی بود یا تزویر؟

قصه می گوید که بی شک می توانست او اگر می خواست

که شغاد نابردن را بدوزد - هم چنان که دوخت -

با کمان و تیر

بر درختی که به زیرش ایستاده بود،

و بر آن بر تکیه داده بود

و درون چه نگه می کرد

قصه می گوید:

این برایش سخت آسان بود و ساده بود

آن چنان که می توانست او، اگر می خواست،

کان کمند شصت خم خویش بگشاید

و ببندازد به بالا بر درختی، گیره ای، سنگی

و فراز آید

- ور پیرسی راست، گویم راست

قصه بی شک راست می گوید،

می توانست او، اگر می خواست!

لیک...»

قلمرو زبانی :

- تا : حرف اضافه

- بر آن بر: دو حرف اضافه برای یک متمم
- سخت آسان: وابسته وابسته، قید صفت
- فراز آید: مضارع التزامی
- جناس ناهمسان اختلافی: بویید و بوسید
- مراعات نظیر: رو و چشم
- تشبیه: نگاهش مثل خنجر بود
- تشخیص: قصه می گوید
- ناپرادر ایهام دارد۱- برادر ناتنی ۲- ناجوانمرد

قلمرو ادبی :

- آخرین اندیشه ها: منظور آن یادبود و خاطراتی که با رخس داشته است.
- آیا این جنگ بود یا شکار بود؟ یعنی نه جنگ بود و نه شکار! بلکه تزویر بود.
- میزبانی: اشاره دارد به اینکه برادر ناتنی اش، شغاد، رستم را به مهمانی و شکار خواسته بود حال اینکه با نیرنگ و فریبکاری او را در دام انداخت.
- رستم با تیری که به سوی شغاد پرتاب می کند تیر از درخت عبور می کند و شغاد را که درخت بالای چاه را برای خود حفاظ ساخته بود، به آن می دوزد. (به کنایه کشت)

ای میهن^{۱۱۷} ← شعر حفظی (ابوالقاسم لاهوتی)

محتوا: محتوای این غزل عشق وطن است.

- تنیده نام تو در تار و پودم، میهن ای میهن
- بود لبریز از عشقت، وجودم میهن ای میهن

قلمرو زبانی: تنیده: یافته

قلمرو ادبی: میهن: تکرار (واژه آرایه)

قلمرو فکری: ای میهن، نام تو در تار و پودم تنیده و وجودم لبریز از عشق توست.

- تو بودم کردی از نابودی و با مهر پروردی
- فدای نام تو، بود و نبودم میهن ای میهن

قلمرو ادبی: تضاد: بود و نبود / بود و نبود مجاز از همه

قلمرو فکری: ای میهن، تو، زندگی مرا از نابودی و بیهودگی رهانیدی و بدان معنا بخشیدی؛ پس بود و نبودم (همه آنچه دارم) فدای تو باشد.

- به هر مجلس به هر زندان به هر شادی به هر ماتم
- به هر حالت که بودم با تو بودم میهن ای میهن

قلمرو ادبی

تضاد: مجلس و زندان، شادی و ماتم:

مجلس و زندان، شادی و ماتم: مجاز از همه حال

- اگر مستم اگر هوشیار اگر خوابم اگر بیدار
- به سوی تو بود روی سجودم میهن ای میهن

قلمرو ادبی :

تضاد: مست و هشیار - خواب و بیدار

- به دشت دل گیاهی جز گل رویت نمی روید
- من این زیبا زمین را آزمودم میهن ای میهن

قلمرو ادبی: اضافه تشبیهی: دشت دل / اضافه تشبیهی: گل رو / زیبازمین: استعاره از وطن، ایران

قلمرو فکری: ای میهن، در دل من تنها زیبایی تو جای گرفته است